

رساله «الفبای جدید» را پرداخت. کم و بیش پانزده سال در تلاش اصلاح و بعد تغییر خط به عنوان تسهیل ابزار ترقی و نشر دانش و فن جدید بود. از این کار سرخورد. در آن ضمن اعتقاد پیدا کرد که تعصب و جهل روحانی سد اصلی ترقی اجتماع و اخذ علم و تمدن است. پس در ۱۲۷۹ به نگارش رساله «مکتوبات کمال الدوله» شروع کرد و سال بعد تمام بود. موضوع آن انتقاد برسیاست و دیانت است. تا پایان زندگی آن رساله را حک و اصلاح می کرد و چیزهایی بر آن افزود، و همیشه در فکر انتشارش بود. در این فاصله مقاله های انتقادی در فلسفه و سیاست و تاریخ و اقتصاد و ادبیات نیز نوشت. اشعار انتقادی هم سرود که در آنها «صبوحی» تخلص داشت.

مهمترین آثار میرزا فتحعلی عبارتند از:^۲
 «تمثیلات» یا شش نمایشنامه کمدی (از ۱۲۶۶ تا ۱۲۷۲)؛
 «حکایت یوسف شاه» یا «ستارگان فریب خورده» به صورت داستان (۱۲۷۳)؛
 «الف باء جدید» (۱۲۷۴)؛
 «مکتوبات کمال الدوله» که بعدها عنوان «سه مکتوب» بر آن نهادند (از ۱۲۷۹ تا ۱۲۸۰)؛

مقالات :

«رساله ایراد»، انتقاد بر تاریخ روضه الصفای ناصری (۱۲۷۹)؛
 «قریتکا» بر «روزنامه ملتی» و شعر سروش اصفهانی (۱۲۸۳)؛
 انتقاد بر نمایشنامه های میرزا آقای تبریزی (۱۲۸۸)؛

انتقاد بررسالة «يك كلمه» نگارش میرزا یوسف خان
مستشارالدوله (۱۲۹۲)؛

عقیده حکیم «یوم» انگلیسی در نفی واجب الوجود؛
«تفهیم حریت» از حکیم انگلیسی جان استوارت میل؛
«مثل حکیم سیسموند» در بحران اقتصادی (به ترکی،
۱۲۸۱)؛

انتقاد بر مثنوی مولوی (به ترکی و فارسی، ۱۲۹۳)؛
مسائل مکتب و تدریس (به ترکی، ۱۲۹۴)؛
درباره نظم و نثر (مقدمه انتقادی بر «دیوان واقف و
ذاکر»، به ترکی)؛
درباره کتاب چلبی (به ترکی)؛
عقاید بابیه؛

«تاریخ خریستوفور قولومب فاتح ینگی دنیا» (ناتمام)؛
اردو کشی عثمانی در بغداد به سال ۱۶۱۸ (در شرح تعرض
عثمانیان به ایران و چشم زخمی که از لشکر ایران
خوردند، به روسی)؛
بحث «میرزا فتحعلی آخوندزاده» با «آخوند ملاعلی اکبر
السالیانی» درباره عبادات (به عربی).

اشعار:

ده قطعه شعر به فارسی سروده، از جمله: مرگ
پوشکین، شکایت از روزگار، الفبای جدید، هجو
عبدالرسول خان، آخوند مرثیه خوان، انتقاد بر تقلید،
بازی شطرنج، «واندا» دختر زیبای لهستانی. به علاوه
پانزده قطعه شعر به ترکی دارد از جمله در عزاداری محرم
که آیین شیعیان را دست انداخته است.

از مجموع آثار میرزا فتحعلی فقط نمایشنامه ها و
داستان ستارگان فریب خورده و چند مقاله و شعر در زمان

نویسنده بچاپ رسید و به زبان روسی هم انتشار یافت. جلال‌الدین میرزا هم نامه‌ای را از او در مقدمهٔ جلد دوم «نامهٔ خسروان» منتشر کرد. مکتوبات کمال‌الدوله، الفبای جدید، انتقاد بر روزنامهٔ ملتی، انتقاد بر روضه‌الصفاء، و عقیدهٔ جان‌استوارت میل دربارهٔ حریت نیز در میان طبقه‌ای از اهل دولت و افراد تحصیل کرده شناخته گردیده بود؛ در مجموعه‌های خطی آن زمان ثبت شده است. خاصه نسخه‌های کمال‌الدوله از این دست به آن دست می‌گشت.

در شناخت افکار میرزا فتحعلی علاوه بر آن نوشته‌ها - مکاتبات خصوصی او اهمیت بسزایی دارند. در نگاهداری آنها نظم و مراقبت استثنایی داشته‌است. مجموعهٔ آنها در «آرشیو میرزا فتحعلی» در تفلیس موجود است.^{۴۴} برگزیدهٔ مکاتبات میرزا فتحعلی با اشخاص مختلف، خاصه آنچه مربوط به سرگذشت خود، الفبای جدید، ترجمهٔ نمایشنامه‌ها به فارسی، و رسالهٔ مکتوبات کمال‌الدوله می‌باشند - به کوشش حمید محمدزاده و حمید آراسلی در ۱۸۶۳ در بادکوبه منتشر شده. خدمتشان ارزنده‌است.

۴۴- در آرشیو میرزا فتحعلی علاوه بر نسخه‌های مختلف آثار او و مجموعه نامه‌هایی که به او رسیده، پیش‌نویس ۱۵۶ نامه که میرزا فتحعلی به اشخاص فرستاده مضبوط است. آنها را در فاصلهٔ سالهای ۱۲۷۲ تا ۱۲۹۴ (سال پیش از مرگش) نوشته است. از آن عده ۱۲۰ نامه به فارسی، ۲۶ تا به روسی، ۵ تا به ترکی، ۳ تا به فرانسوی، و دو تا به عربی است. (شرح آرشیو میرزا فتحعلی آخوندوف، بقلم ا. ابراهیم اوف، بادکوبه ۱۹۵۵، به زبان ترکی).

میرزا فتحعلی پیشرو فن نمایشنامه‌نویسی و داستان-پردازی اروپایی است در خطهٔ آسیا. از عثمانی گرفته تا ژاپن هرکس در این رشتهٔ ادبیات جدید غربی گام نهاده - دقیقاً پس از او بوده است: «ابراهیم‌شناسی» که در تاریخ تفکر اجتماعی و سیاسی عثمانی مقام ارجمندی دارد - شش سال پس از آخرین تئاتری که میرزا فتحعلی نوشت - نمایشنامه‌مانندی به اسم «عروسی معلم» پرداخت که مطلب آن را از آثار میرزا فتحعلی گرفته، اما اثرش ارزش هنری ندارد. ادبیات جدید هندوستان تحت تأثیر فرهنگ انگلیسی پدید آمد. «دات»^۱ نخستین نمایشنامه‌های هندی را به نام «رانتاوالی»^۲ و «سارمیشتها»^۳ به ترتیب در ۱۸۵۸ و ۱۸۵۹ نگاشت. و «چترجی»^۴ بنگالی اولین رمان هندی را به اسم

1- Madhusudan Dutt
 2- Rantavali
 3- Sarmishtha
 4- Bankim Chatterji

«آنانداماتها»^۵ در ۱۸۸۲ بوجود آورد. در ژاپن داستان-نویسی و پس از آن تئاتر نویسی در ربع آخر سده نوزدهم تحت تأثیر مستقیم ادبیات روسی ایجاد گشت. بنیانگذار داستان پردازی جدید ژاپن «فوتاباتی شیمئی»^۶ اثرش را به نام «اوکی گومو»^۷ بالهام از تورگنوف در ۱۸۸۵ پرداخت. و در چین فن نمایشنامه نویسی را «تسائویو»^۸ در دهه آخر قرن گذشته آغاز نهاد.

اهمیت میرزا فتحعلی تنها در تقدم او بر دیگر نویسندگان خاورزمین نیست؛ در خبرگی او و تکنیک ماهرانه‌ای است که در نمایشنامه نویسی و داستان پردازی جدید بکار بسته است. به عبارت دیگر اصول فن تئاتر - نویسی و داستان پردازی اروپایی را (که در فرهنگ مشرق زمین به آن مفهوم و معنی سابقه نداشته است) به درستی آموخت و آثار هنرمندانه‌ای پرداخت. آثارش را به زبانهای روسی و فرانسوی و آلمانی و انگلیسی و نروژی ترجمه کردند و او در اروپا لقب «مولیر شرق» و «گوگول قفقاز» را گرفت.^۹ در چگونگی کار میرزا فتحعلی نخست باید رابطه او را با اجتماع زمان، محیط پرورش استعداد هنری، و عواملی که در او تأثیر کرده‌اند - بشناسیم.



میرزا فتحعلی همزمان بود با دوره ترقی و تحرك

5- Ananda Math

6- Futabatei Shimei

7- Ukigumo

8- Tsao-Yu

۹- دائرة المعارف اسلامی، چاپ جدید، جلد اول، لیدن، ۱۹۵۶، ص ۳۳۲ (به انگلیسی). در مقاله‌ای که عزیز شریفه نویسنده قفقازی در روزنامه انگلیسی هندوستان قایمز (دهلی، شماره مورخ ۲۸ آوریل ۱۹۶۳) نوشته، به میرزا فتحعلی عنوان «مولیر آذربایجان» داده است. این عنوانی نارساست.

انتقاد رالیسم در ادبیات روس - رالیسمی که در شعر و داستان و نمایشنامه تجلی درخشان داشت. آن جنبش ادبی و فکری مقارن بود با شدت حکومت فردی تزاران که در سلطنت سی ساله نیکلا (۱۸۵۵-۱۸۲۵) به اوج رسید. و این دوره دهشت باشورش معروف دکابریست (۱۸۲۵) آغاز گشت - به کشتن و تبعید شورشیان، تفتیش عقاید و آزار آزادیخواهان انجامید. قفقاز میعادگاه آزادگان و اندیشه‌گران عاصی بود - آنان که جان به سلامت بردند روانه آن دیار گردیدند. برخورد جبر دولت و اندیشه آزادی - پیکار متشکل صنف نویسندگان را علیه پیداد حکومت بوجود آورد - پیکاری که از مهمترین پدیده‌های تاریخ روس است، و سنتی سخت استوار یافته است. طبقه نویسندگان در سرتاسر تاریخ دو یست ساله اخیر روس (در هر نظام سیاسی که برقرار بوده) با دولت سر ستیز داشته است - از آنکه دولت روس در هر رژیم دشمن آزادی و آزادگی بوده است. اما نه تزاران با همه قهر و غضبشان توانستند طغیان فروزان اهل قلم را خاموش گردانند - و نه فجایع ربع دوم قرن بیستم، که سهمناکترین و سیاه‌ترین ادوار تاریخ حکومت آن کشور است - توانست آن سنت را براندازد. و آن سنت در هر جامعه‌ای که بیدادگری بر آن حکومت کند - سنتی والا و شریف است. با ترقی ادبیات رالیست خاصه نمایشنامه و داستان - نویسی - فن تئاتر نیز در روسیه پیشرفت نمود. به حقیقت تئاتر به صورت بنیاد اجتماعی نیرومندی درآمد. این سخن «جان آردن»^{۱۰} که: «چون آدمی حیوان مدنی است و تئاتر کانون اجتماع مردم، پس چرا تئاتر عنصر اصلی

زندگی سیاسی نباشد»^{۱۱} - اگر در جامعه‌های غربی راست بیاید، در جامعه روسی مصداق کاملتری دارد. در هیأت اجتماع روس که مردم از حق آزادی جمعیت یکسره محروم بودند - شگفت نیست که دستگاه تئاتر پس از کلیسا به عنوان مهمترین بنیاد اجتماعی زمان نشوونما یافته باشد. بخصوص نمایشنامه‌های کم‌دی ترقی بنسزایی کرد. این خود نیز پدیده طبیعی اجتماع بود. در آن دوران که نویسندگان از گزند روزگار ایمن نبودند - اندیشه‌های تند و عصیان خود را زیر سرپوش کم‌دی عرضه می‌داشتند. و در این فن بس هنرمندی و نازک‌کاریهای رندانه یافتند. به تعبیر دیگر ادبیات در سیاست ادغام گشته، یکی شده بود. و همانطور که فکر آزادی و طغیان، عنصر اصلی آثار متفکران سیاسی روس را در آن دوره می‌سازد - ادبیات نیز زمینه جامعه‌شناسی شعر و نمایشنامه و داستان را خوب روشن می‌نماید. آن بود تحلیل ما از روح تاریخ زمان.



از ۱۲۵۰ (۱۸۳۴) که میرزا فتحعلی به تفلیس آمد تا ۱۲۶۶ (۱۸۵۰) که به نمایشنامه‌نویسی دست برد - دوره آموزش او و پرورش ذوق ادبی و استعداد هنری اوست. کارش را با آموختن ادبیات جدید آغاز کرد، در فن تئاتر خبری یافت، برخی آثار نویسندگان روسی و فرانسوی را به ترکی برگرداند و روی صحنه تئاتر آورد، و چون از هر جهت ورزیده شد به آفریدن آثار از خود پرداخت. آن مراحل مختلف را مورد بررسی قرار می‌دهیم. نخست آثار پیشروان ادبیات جدید روس را مطالعه

کرد - خاصه نوشته‌های این کسان را: چرنیشفسکی،^{۱۲} استرافسکی،^{۱۳} درژاوین،^{۱۴} دابرا لیبوف،^{۱۵} پوشکین،^{۱۶} لرمانتوف،^{۱۷} گوگول،^{۱۸} مارلینسکی،^{۱۹} بلینسکی،^{۲۰} با همه آنان مگر درژاوین همزمان بود. تأثیر فکری گوگول و بلینسکی بنیانگزاران فلسفه رالیسم ادبی جدید روس در نوشته‌های میرزا فتحعلی منعکس است. و در یکی از آثارش (مرد خسیس) به کمدی استرافسکی که احوال طبقه تاجر آزمند نادان را وصف کرده، توجه داشته است. و نیز می‌دانیم که با مطالعه کهنه روزنامه‌های «اخبار تفلیس» با عقاید سنکفسکی^{۲۱} نقاد ادبی و خاورشناس روس و مدیر آن روزنامه آشنایی یافت. در نوشته‌های میرزا فتحعلی قطعاتی از اثر کلاسیک چرنیشفسکی به نام «چه باید کرد» بدست آمده. شعر «طلسم» پوشکین برای او بس دلپذیر افتاد از آنکه برخلاف شعرهایی که خوانده بود، ساده و روشن و بدون تقید بود. و نیز داستان «باغچه‌سرا» که قصه شرقی است، و پوشکین مضمون این شعر سعدی را:

هر که آمد عمارتی نو ساخت

رفت و منزل به دیگری پرداخت

در آن آورده، بردلش نشست.^{۲۲}

12- N. Chernishevsky (1828-1889).

13- A. Ostrovsky (1823-1886).

14- G. Derzhavin. (1743-1816).

15- N. Dobrolyubof (1836-1861).

16- A. Pushkin (1799-1837).

17- L. Lermontof (1811-1841).

18- N. Gogol (1809-1852).

19- C. Marlinsky (= A. Bestuzhef, 1797-1837).

20- V. Belinsky (1810-1848).

21- O. Senkofsky (1800-1858).

22- M. Rafili, p. 45.

در خصوص روابط میرزا فتحعلی با لرمانتوف و بستوژف (معروف به مارلینسکی) توضیح کوتاهی لازم است: پیشتر اشاره رفت که احوال اجتماعی و سیاسی قفقاز - خاصه قیام شیخ شامل پیشوای بزرگ داغستان الهام بخش گروهی از نویسندگان و شاعران روس گردید. عده‌ای از آنان از افسران نظامی بودند که به تبعید و یا مأموریت نظامی پا به قفقاز نهادند. و در واقع مارلینسکی، لرمانتوف، و تولستوی سه تن بودند که ندای قفقاز را به جهان ادبیات روس رسانده‌اند.^{۲۳} مارلینسکی داستان - نویس و شاعر و افسر دکابریست که در قفقاز او را «اسکندر بیک» می‌خواندند، نزد میرزا فتحعلی زبان ترکی می‌آموخت. اوست که توجه میرزا فتحعلی را به شعر عالی لرمانتوف که درسوگ پوشکین سروده بود، جلب کرد. میرزا فتحعلی هم در همان سال مرگ پوشکین (۱۸۳۷) منظومه‌ای به فارسی پرداخت، خودش به روسی ترجمه کرد، و همان وقت در روزنامه «ناظر»^{۲۴} مسکو منتشر نمود. در این زمان بلینسکی نقاد ادبی مدیر آن روزنامه بود. آن نخستین اثر میرزا فتحعلی است.^{۲۵} در سفری که بلافاصله مارلینسکی و میرزا فتحعلی به ناحیه «آدلر» کردند و در «سوخوم» توقف نمودند - مارلینسکی همان

۲۳- تولستوی افسر توپخانه اثر ارزنده «قزاقان» و حاجی مراد را که اسم واقعی غایب امام شامل است، پرداخت. لرمانتوف افسر گارد سلطنتی که به سبب شعری که در رثای پوشکین خطاب به تزار سرود در تبعید بود، او «قهرمان عصر ما» و «رود مرگ» را به مناسبت جنگهای خونین ساحل رودخانه ترک نوشت. مارلینسکی «ملانور» و «عمالات بک» را بوجود آورد. ملانور از سرکردگان دلاور قفقاز و دشمن روس بود. هنگامی که مارلینسکی از دربند به قفلیس می‌آمد، ملانور به ملاقاتش رفت. گفت: «تو را ندیده بودم، اما روح تو را می‌شناختم.» سپس به عنوان پیمان حومتی شمشیرشان را با هم عوض کردند. مارلینسکی در بلاگشت داستان «ملانور» را نوشت.

24- Observer

۲۵- آن منظومه را در برگزیده اشعار میرزا فتحعلی آورده‌ایم:

منظومه وی را به شیوه استادانه خود به شعر روسی در آورد. این آخرین اثر مارلینسکی است؛ سه روز بعد در جنگ با چرکسها کشته شد. میرزا فتحعلی این یادگار عزیز را از آن دوست نازنین نگاهداری نمود. پس از سی و هفت سال در ۱۸۷۴ در روزنامه «روسکایا استارینا» که آثار مارلینسکی را چاپ می کرد، انتشار داد.

اما لرمانتوف داستان سرا و شاعر آزادی پرست که لقب «شاعر قفقاز» به او داده اند.^{۲۶} اندرونیکف در سرگذشتی که از لرمانتوف نوشته، تصریح دارد که او نزد میرزا فتحعلی زبان ترکی می آموخت.^{۲۷} آموختن زبان ترکی او محقق است، اما دیگر مؤلفان تأیید نکرده اند که معلمش میرزا فتحعلی باشد. ولی همه گفته اند که به احتمال زیاد آن دو همدیگر را می شناختند.^{۲۸} دلیل بر تأیید این گمان این است که لرمانتوف و یکی خان و میرزا فتحعلی از جمله کسانی بودند که به محفل ادبی شاعر گرجی «چاو چاوادزه» می رفتند.^{۲۹} آشنایی میرزا فتحعلی را با آثار دوستان دیگرش چون میرزا اسماعیل کوتکاشنسکی قفقازی و ابوویان ارمنی نیز پیشتر بدست دادیم.

حد دانش میرزا فتحعلی را از ادبیات اروپای غربی به درستی نمی دانیم. اما می دانیم که از برخی آثار شکسپیر و مولیر و دیگران که به روسی ترجمه شده بود،

۲۶- این بیت از لرمانتوف است: «به شیرینی شعر وطنم، قفقاز را دوست دارم.» این تعبیر کاملاً شرقی است چه به نظر صاحب نظران در زبان روسی شعر را به شیرینی وصف نمی کنند. او نیز مثل پوشکین در مبارزه تن به تن کشته شد. امام شامل او را می شناخت. گفته بود: دوست که راجع به قفقاز من چیز نوشته است، نگاه کنید به:

L. Blanch, The Sabres Of Paradise, p. 438.

27- L. Klimovitch, p. 129.

28- Poety Azarbaijana, p. 285.

۲۹- نگاه کنید به بخش نخستین.

آگاهی داشته است. و بعضی از آنها را در تئاتر تفلیس دیده بود. یکجا از شکسپیر و مولیر به عنوان ارباب بزرگ «فن دراما و رومان» نام برده است.^{۳۰} جای دیگر به «رومان» های ولتر، الکساندر دوما، و «یوغنی سود»^{۳۱} (اوژن سو) نویسنده «یهودی سرگردان» و «رازهای پاریس» اشاره می کند.^{۳۲} (می دانیم که الکساندر دوما نیز به سیاحت قفقاز آمد و خاطرات سفرش را نوشته است در ۱۸۶۸). همچنین با آثار «پترارک»^{۳۳} شاعر حماسی ایتالیا آشنایی داشته است.^{۳۴}

اما راجع به تئاتر: پیش از آنکه تئاتر بزرگ تفلیس بنا گردد - دسته های تئاتری وجود داشتند که اهل تفنن بودند نه تخصص؛ گروه های تئاتری از تفلیس می آمدند؛ و در ۱۲۴۸ (۱۸۳۲) یک «کارگاه تئاتری» به وسیله «باگراتیانی» گرجی تأسیس شد.^{۳۵} و به دنبال آن تئاتر موقتی تفلیس در ۱۲۶۱ (۱۸۴۵) برپا گردید. بازمینه ای که پیشتر بدست دادیم، میرزا فتحعلی به تئاتر علاقه یافت، از تماشاگران تئاتر بود و برخی نمایشنامه های شکسپیر، مولیر و «درد عقل» گریبایدوف را در تئاتر موقتی تفلیس دید.^{۳۶} و نیز می دانیم که بعضی آثار

۳۰- آثار، ج ۲، ص ۳۷۳.

31- Eugène Sue.

۳۲- نامه ها، ص ۲۱۳.

33- F. Petrarck (1304-1374).

۳۴- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۱۱.

35- L. Klimovitch, p. 131.

۳۶- گریبایدوف کمندی «درد عقل» را در قفقاز نوشت. آن نویسنده هنرمند گرچه با دکابریستها دمساز بود، نماینده کامل سیاست استعماری روس در شرق بود. دائرةالمعارف شوروی می نویسد: «هدف بی گیر گریبایدوف این بود که ایران را مبدل به مستعمره روس گرداند، مبتکر نقشه تشکیل کمپانی روسی ماورای قفقاز بود... در ایران برائت جنبش ملی توده مردم گشته شد.» (دائرةالمعارف کوچک ده جلدی شوروی، جلد دوم، قسمت دوم، مسکو، ۱۹۳۶، ص ۳۳۰ - ۳۲۹، به روسی). نسلرود صدراعظم وقت روس در نامه شماره ۵۲۷ مورخ ۱۶ مارس ۱۸۶۸

استرافسکی، گوگول، و مولیر را به زبان ترکی درآورد و به نمایش گذارد.^{۲۷} تا اینکه عمارت تئاتر بزرگ تفلیس ساخته شد و در ۱۲۶۷ (۱۲ آوریل ۱۸۵۱) گشایش یافت. مدیر آن گراف سالاکوب^{۲۸} بود. در آنجا صحنه‌هایی از رقص و باله و اپراهای غربی را نشان می‌دادند. و برخی نمایشنامه‌های مولیر، شکسپیر، گریبایدوف، گوگول، استرافسکی، و اسکریب^{۲۹} را روی صحنه آوردند.

نتیجه اینکه میرزا فتحعلی در محیط تحریک انتقاد ادبی و اجتماعی زمان خویش پرورش یافت، تفکر رأیسم ادبیات انتقادی غربی را شناخت، زمینه کار تئاتر از هر جهت فراهم بود، و آگاهی او به احوال طبقات مختلف مردم ایران و قفقاز موضوعهای بکر و جاننداری از صحنه‌های واقعی اجتماع بدستش داد. ذهن هنر آفرینش به نمایشنامه‌نویسی و داستان‌پردازی گرایش گرفت؛ به آن فن پرداخت.



از ۱۲۶۶ تا ۱۲۷۳ (۱۸۵۷ - ۱۸۵۰) شش نمایشنامه کمدی و یک داستان نوشت به ترتیب زیر:
ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر (۱۲۶۶):
مسیو ژوردان حکیم نباتات و درویش مستعلی شاه جادوگر (۱۲۶۷):

→ ۱۸۲۹ به ژنرال پاسکویچ راجع به کشته شدن گریبایدوف می‌نویسد: موضوع این حادثه را باید به حساب خبط و شدت عمل ناسنجیده مرحوم گریبایدوف گذاشت که عاقبت حرکات خود را در مقابل عادات و اخلاق خشن عامه مردم تهران نمایشید. (به نقل کتاب «مرگ وزیر مختار» تألیف «یوری تینیانوف» به زبان روسی، مسکو، ۱۹۴۸، ص ۴۱۸).
۳۷- دائرةالمعارف کوچک ده جلدی شوروی، جلد اول، مسکو، ۱۹۳۲، ص ۵۰۴. (به روسی).

38- Salagoub

39- Skrib

وزیر خان سراب (که در ترجمه فارسی به «وزیر خان
لنکران» نام نهاد، ۱۲۶۷)؛

خرس قولدورباسان (دزدافکن، ۱۲۶۸)؛

مرد خسیس (۱۲۶۹)؛

وکلای مرافعه (۱۲۷۲)؛

داستان یوسفشاه یا «ستارگان فریب‌خورده» (۱۲۷۳).

آنها را در اصل به زبان ترکی آذربایجانی نوشت. همه
نمایشنامه‌ها در روزنامه «قفقاز» منتشر گردید (۱۸۵۶ -
۱۸۵۱) سپس به صورت مجموعه‌ای درآمد. همه آنها به
زمان نویسنده در تئاتر تفلیس به نمایش گذارده شد، و
همه را خودش به روسی برگرداند و برخی را در تئاتر
مسکو و پطرزبورگ نیز روی صحنه آوردند. با
آن نمایشنامه‌ها در محافل هنری روس نامدار گشت.
پالونسکی^{۴۰} شاعر و تئاتر نویس روس نامه‌ای به میرزا
فتحعلی نوشت، آثار خودش را فرستاد و شرح حال او را
خواست. بعد هم به قفقاز آمد، باهم آشنا شدند. به شرحی
که خواهد آمد مجموعه شش داستان نمایشی و قصه
ستارگان فریب‌خورده به وسیله میرزا محمدجعفر
قراچه‌داغی بانظر میرزا فتحعلی به فارسی ترجمه شد. به
علاوه برخی از آنها به زبانهای فرانسوی و انگلیسی و
آلمانی و حتی نروژی انتشار یافت.^{۴۱} مأخذ ترجمه‌های
آلمانی و انگلیسی متن فارسی نمایشنامه‌هاست. و مأخذ
بعضی از ترجمه فرانسوی متن ترکی آذربایجانی آنهاست
که مترجمان، «ترکی آذری» نامیده‌اند. اصطلاح «ترکی
آذری» را اروپائیان به ترکی آذربایجانی خودمان اطلاق

40- Palonsky

41- L. Klimovitch, p. 8.

می‌کردند که از ترکی اسلامبولی کاملاً متمایز است.^{۴۲} چند کلمه دربارهٔ داستانهای نمایشی مزبور بگوییم، بعد پردازیم به فکر رالیسم ادبی میرزا فتحعلی. در این گفتار توجه اصلی ما معطوف به جنبهٔ انتقاد اجتماعی نویسند است.^{۴۳}

ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر بر پایهٔ داستان واقعی که در نوخه زادگاه نویسنده روی داده، پرداخته شده است. استاد کیمیاگر افسونگر زبردستی است که تودهٔ مردم نادان را می‌فریبد، و همدستان عیار او مردم را وامی‌دارند که سکه‌های نقره تقدیم او کنند. نویسنده اندیشهٔ مترقی خود را از زبان حاجی نوری شاعر روشن بین ادا می‌کند. او کوشش دارد طراری ملا ابراهیم را بر مردم آشکار گرداند، کیمیاگری را باطل و همهٔ تصانیف در آن فن را پوچ می‌شمارد: «من ملا خلیل را ندیده‌ام اما به فراست می‌دانم دستگاه عوام‌فریبی باز کرده است... اکسیر در عالم وجود ندارد.» ولی کیست که به حرف او گوش بدهد! نویسنده باتنبلی و مفتخوری سر پیکار دارد، منادی فلسفهٔ عمل است: «صنعت هر کس برای خودش اکسیر و مایهٔ گذران اوست، دیگر چه لازم کرده پشت سر کیمیاگرها بیفتد.» مردم کاهل کوردل را که برای تحصیل مال فریب شیادان را می‌خورند، تحقیر می‌کند. این معنی را می‌نماید که

۴۲- دائرةالمعارف اسلامی نیز دربارهٔ میرزا فتحعلی آخوندزاده گوید: نمایشنامه‌های خود را به زبان ترکی آذری نوشت. (دائرةالمعارف اسلامی، چاپ جدید، جلد اول، لندن ۱۹۵۶ ص ۳۳۲ به انگلیسی). می‌توان گفت که ترکی آذری اصطلاح بوده و گرنه از نظر علمی ارتباطی با زبان آذری، که شعبه‌ای از زبان فارسی کهن است، ندارد. احمد کسروی در تحقیقات تازه و بکر خود ثابت کرد که زبان آذری طی قرون زبان اهالی سراسر آذربایجان پیش از رواج ترکی در آن ناحیه از خاک ایران، بوده است. (نگاه کنید به: «آذری یا زبان باستان آذربایکن»، احمد کسروی تبریزی، چاپ دوم، ۱۳۱۷ شمسی).

۴۳- جا دارد که آن نمایشنامه‌ها از نظر هنری نیز مورد منجش و تحلیل انتقادی قرار گیرند.

همه آن بیچارگیها از عوارض ظلمت نادانی است؛ جایی که خرد به سستی گراید، اوهام پرستی استیلا پذیرد. داستان «موسیو ژوردان حکیم نباتات و درویش مستعلی شاه جادوگر» در قرا باغ رخ داده به سال ۱۲۶۳. موسیو ژوردان دانای فرانسوی است که برای مطالعات نبات شناسی به قفقاز آمده، و مستعلی شاه ساحری است نیرنگ باز که دیو و عفریت را در خدمت خود دارد. عوام برای او قدرت خارق العاده ای قائل هستند، اوهم با گول زدن آنان کیسه طمع خویش را پر می کند. درویش جادوگر همه سخنان خود را به زبان فارسی بیان می نماید چه در اصل نمایشنامه عنوانش «جادوگر ایرانی مشهور» آمده است. نویسنده برخورد خرافات کهنه را با دانش نو می نماید. این نمایشنامه يك جنبه سیاسی هم دارد؛ صدارت حاجی میرزا آقاسی را دست انداخته، به علاوه اشاره ای به انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه شده است. در ترجمه فارسی قطعه ای که در طعن دولت حاجی میرزا آقاسی آمده، حذف گردیده است. آن قطعه را از اصل نمایشنامه می آوریم: ۴۴

درویش جادوگر گوید: «مگر دیوهای من سرباز ایرانی هستند که مفت خدمت بکنند؟ مگر من وزیر حاجی میرزا آقاسی هستم که هیچ چپي به آنها ندهم جز فحش و تهدید؟»

«ما غلامان این علی شاهیم
از تمام ضمائر آگاهیم
نه مواجب، نه جیره و نه علیق
نوکر قربتاً الی اللہیم»

مستعلی شاه در پاسخ این پرسش که «مگر حاجی

میرزا آقاسی هیچ چیز به سربازهاش نمی دهد» باز گوید: «والله من در طهران به چشم خود دیدم که حاجی میرزا آقاسی در میدان توپخانه به توپ مروارید داشت نگاه می کرد که ناگهان هفتصد سرباز دور او را گرفتند و مطالبه مواجب کردند. در حال حاجی میرزا آقاسی خم شد، لنگه کفشش را درآورد و به دستش گرفت، با هزاران ناسزا پسان عقاب بر روی آنها هجوم آورد. سربازان مانند دسته کبک از برابر او گریختند. او هیچیک از آنها را نتوانست بگیرد و دو مرتبه برگشت و نزد توپ آمد. رو کرد به خانهای که در حضور بودند، خطاب به آنها گفت: حضرات، دیدید؟ با این قشون ترسو نمی دانم هرات را چگونه خواهم گرفت. حالا خوب بود که من باشمشیر بر آنها حمله نکردم والا نمی دانم تا کجا فرار می کردند. اما این را تنها به ترمسویی آنها نیز نمی توان حمل کرد. از شجاعت رستمانه من بود که غفلتاً به آنها حمله کردم، آنها دچار چنین هراس شدند.»

نکته سیاسی دیگر اینکه حکیم ژوردان ظاهراً نسبت به انقلاب ۱۸۴۸ حسن ظنی ندارد؛ اعتقادش بر اینست که انقلاب، پاریس را ویران گردانید. اما این اندازه می گوید که آن شورش پادشاه لویی فیلیپ را به انگلستان فرار داد. با توجه به این معنی که تزار دشمن سرسخت انقلاب بود - نویسنده تحت سانسور شدید دولت اینجا کوتاه آمده است. اما گرایش ذهنی او را از تعریفی که از لغت «روولسیون» نموده باید شناخت.^{۴۰}

سرگذشت «وزیرخان لنکران» کمدی سیاسی و اجتماعی است از روش حکمرانی شرقی با همه خصوصیات و کثافت کاریهایش. موضوع آن به سال ۱۸۰۰ اتفاق

افتاده. عنوان اصلی نمایشنامه در نخستین چاپ ترکی و روسی «وزیرخان سراب» است. اما میرزا فتحعلی به قراچه داغی مترجم آن توصیه کرد که عنوانش را در ترجمه فارسی به «وزیرخان لنگران» تبدیل گرداند. خود خان فرمانروای ستم پیشه ابلهی است که در قلمرو او از عقل و عدالت خبری نیست. بدتر از وی وزیرش میرزا حبیب است، نمونه کامل وزیری نادان و بیهنر و دزد و چاپلوس و ناکس که به زیردستان تفرعن می فروشد، و در برابر اربابش کرنش می کند و بله قربان می گوید و به هر پستی تن در می دهد. و اگر پایش بیفتد مقام وزارت پناهی از حرفه قلمبانی هم روگردان نیست. احوال او خوی و منش عنصر درباری جامع الشرایطی را نشان می دهد.

جنبه بسیار مهم دیگر نمایشنامه توجه نویسنده ماست به مقام اجتماعی زن که حالت قهرمانی به آن داده است. جناب وزیر برای استوار ساختن پایه وزارتش کوشش دارد خواهرزن جوان خود «نساخانم» را به زنی به حاکم ولایت بدهد. انگشتر نامزدی وی را هم می خورد. نساخانم که برای خویش حقوقی قائل است دست رد بر سینه او می نهد: «این انگشتر را ببرید، لایق خان دختر پیدا کرده انگشتش کنید». او «به رضایت خودش» با نامزدش ازدواج می نماید.

همانطور که میرزا فتحعلی عنوان آن نمایشنامه را عوض کرد، قطعه تازهای بر متن فارسی آن افزوده که اندیشه باطنی او را آشکار می نماید و بسیار بامعنی است: از زبان برادرزاده خان لنگران خطاب به عمویش می آورد: «مداخله امثال شما به امور مملکت خلاف انصاف و مروت است، چون هر که بخواهد امور مملکت را موافق قاعده به اصلاح بیاورد، و رعیت و ملت را ترقی بدهد لابد باید

مردمان بی اطلاع و غیر کافی و باغرض را از ریاست خلع کند. و امور ملك و ملت را به مردان کاردان کافی بی غرض با اطلاع واگذارند. اشخاصی را که طمع کاری و رشوه خواری عادت طبیعی شده است، و حکم را محض جلب منفعت خود به خلاف حق و استحقاق می دهد، دخیل کار بندگان خدا نکند تا امور دولت و ملت بطور درستی رو به ترقی گذارده، عموم رعایا و نوکر و غیر نوکر آسوده و فارغبال بوده باشند.^{۹۶}

نمایشنامه «خرس دزدافکن» صحنه ایست از زندگانی اجتماعی روستایی زمان نویسنده. جنبه عشقی آن بردیگر جنبه ها می چربد، ارزش آن بیشتر در شناختن استقلال و حقوق زن است. «بایرام» جوان دلیر و بلند همت ولی بی چیز به «پریزاد» دختری از خانواده مرفه دلباخته است. هر دو به یکدیگر عشق دارند، اما قیود نظام اجتماع آنان را از همدیگر دور می سازد. از سوی دیگر نیروی عواطف قبلی، آنان را به طرف هم می کشاند. در ضمن «تاروردی» پسر مشهدی قربان مرد پولدار ده به خیال ربودن پریزاد می افتد. کشمکش میان بایرام و تاروردی بالا می گیرد - پریزاد از بایرام دست بردار نیست، زن او می شود. در واقع شخصیت زنی چون اوست که پیروز می گردد.

نکته بسیار با معنی که همه نویسندگان اخیر قفقاز (به استثنای میکائیل حسن اوغلی رفیعلی) به ملاحظاتی ناگفته گذشته اند - افزودن قطعه ای است از طرف مدیر روسی تئاتر تفلیس در پایان نمایشنامه. رفیعلی می نویسد: گراف سالاکوپ مدیر و گرداننده تئاتر در متن نمایشنامه تغییراتی داد. «ولی همه آن حکم و اصلاح مزاحم

و مانع بیان فکر اصلی میرزا فتحعلی بود. خاصه در پایان آن، قطعهٔ ناجور و ناموزونی افزود که اتباع روس را به اطاعت و فادارانهٔ دولت می‌خواند. «^{۴۷}

کمدی «مرد خسیس» که به «حاجی قره» نیز شهرت یافته تصویری است از خوی و منش سوداگر ممسک به نام حاجی قره، آدم دغلکار مردردند زرنگی که معبودش پول است. و برای بدست آوردن زر همهٔ ارزشهای انسانی را زیر پا می‌نهد. موضوع داستان را میرزا فتحعلی در سفر به ناحیهٔ شوشی از ذاکر شاعر شنیده بود.^{۴۸} جنبهٔ دیگر کمدی انتقاد وضع ناگوار روستاییان و جبر دولت و دیوانخانهٔ روس است که نویسنده خیلی رندانه بیان کرده. به این معنی که بنا بر اوضاع زمان به ظاهر «نچالنگ» نمایندهٔ دیوان‌بیزی روس را آدم خیراندیشی معرفی کرده - اما با طنزهای تیز و برنده‌ای که از زبان دیگران آورده، او را به باد مسخره می‌گیرد، به اندیشهٔ باطنی میرزا فتحعلی از اینجا می‌توان پی برد که در ترجمهٔ روسی کمدی قطعه‌هایی را انداخته است. از جمله این گفتهٔ حاجی قره: «وقتی که اسم روس [را] می‌برند دلم می‌ترسد. شمشیر و تفنگ اینجا اینقدرها مرا نمی‌ترساند که آمد و شد مجلس و استنطاق لرزه به جان من می‌اندازد.» همچنین در متن روسی این عبارت دهقان ارمنی حذف شده است: «که می‌داند کی از استنطاق خلاص خواهیم شد، استنطاق

47- M. Rafili, pp. 102-103.

قطعهٔ نامربوطی که سلاکوپ به زور گنجانده این است: «ای جماعت الحال برای شما عبرت باشد دیگر وقتی است منتقل بشوید بر اینکه شما مردمان وحشی نیستید... هیچ می‌دانید دولت روس چه خوبیا به شما کرده و شما را از چه نوع بلاها محافظت می‌کند؟ بر شما لازم است که بزرگ خود را بشناسید... همیشه به امر و نهی او مطیع بشوید، رسوم بندگی و آداب انسانیت را یاد بگیرید...» (نقل از ترجمه قراچه‌داغی، ص ۹۷). این درست سخن مستعمره‌چی روسی است.

48- M. Rafili, p. 105.

روس تا پنج سال دیگر هم تمام نمی‌شود.» اما در ترجمه فارسی هردو عبارت آمده است.

یکی از نویسندگان قفقازی همزمان ما می‌خواهد چنین وانمود کند که میرزا فتحعلی «الحاق» قفقاز را به روسیه تأیید نموده، احترام خوانندگان و تماشاگران را به دولت روس جلب کرده است.^{۴۹} از نظر نقد علمی اولاً لغت «الحاق» غلط بکار رفته زیرا موضوع الحاق در بین نبوده است؛ دولت روس قفقاز را به زور به تصرف خود درآورد - و پس از آن هم مجبور گشت سی سال با پیشوای آزادی داغستان بجنگد. در این ماجرا مطلقاً قانون زور حاکم بود نه قانون حق و حقیقت. ثانیاً آن تعبیر از نمایشنامه میرزا فتحعلی نه فقط مغایر روح مجموع نوشته‌های ناسیونالیستی او می‌باشد - تحریف آشکار فکر اوست. در همان عبارتی که از زبان حاجی قره آوردیم، میرزا فتحعلی آیین حکومت روس را هشیارانانه نکوهش می‌کند. به گفته یکی از نقادان: «این استتباط ساده لوحانه است که میرزا فتحعلی در چهره نچالنگ حکومت عادل و عاقلی آفریده است. او گرفتار سانسور شدید دولت تزار بوده، نتوانسته آشکارا نماینده دیوان بیگی را هدف تیر ملامت قرار دهد. اما نویسنده که رأیست استادی است با اشارات... و با طنز سرپوشیده‌ای مأمور دولت را به تازیانه بسته است.»^{۵۰}

در این تئاتر نیز میرزا فتحعلی به مقام اجتماعی زن توجه دارد: «صوناخاتم» زندانا و کاردانی است با عواطف نجیبانه خود را از قید سنت اجتماع رها ساخته، با نامزدش که همدیگر را دوست دارند می‌گریزد، با هم عروسی

۴۹ - مقدمه عزیز شریف بر ستارگان فریب‌خورده، مسکو ۱۹۶۳.
 ۵۰ - مقدمه فیض‌الله قلمسزاده بر مجموعه آثار میرزا فتحعلی، بلدکوبه ۱۹۵۸.

می‌کنند و در حوادث زندگی یار و یاور شوهرش هست. حکایت «وکلائی مرافعه» در تبریز اتفاق می‌افتد. وکیل عدلیه را در زمره مردم بی‌ایمانی جلوه می‌دهد که در پی همه‌چیز می‌رود مگر حق و انصاف. آقامردان پسر حلوائی، حرفه وکالت دارد، بامبول زن بی‌بدلی است که برای شیطان پاپوش می‌دوزد. نقشه می‌ریزد که وارثان حقیقی مرحوم حاجی‌غفور را از ارث محروم گرداند و حقشان را به دیگری بدهد؛ در عوض نیم ارث را خودش بخورد. پس چند نفری را اجیر می‌کند و یادشان می‌دهد چگونه شهادت به ناحق بدهند. حاکم شرع هم آدم ساده‌لوح خوش باوری است که گول اطرافیانش را می‌خورد. اما خودش شریک توطئه نیست. در این نمایشنامه نیز عنصر زن مقام ارجمندی دارد و در پی آزادی خود هست. «سکینه خانم» که وارث حقیقی است، دختر باشعور سخن‌آوری است که به حقوق مدنی خود نیز هشیار گشته به عمه پیر گفتارش می‌گوید: من کی به تو اذن دادم شوهر مرا انتخاب کنی، «خودم وکیل خودم». باز گوید: «خواهش دل به زور نیست». سرانجام راست‌کرداری افراد خرده‌پاست که شهادت دروغ یاران آقامردان وکیل را فاش می‌گردانند. و حق به حقدار می‌رسد.

اما داستان «ستارگان فریب خورده» یا «یوسف‌شاه

سراج»:

این داستان هم مأخذ تاریخی دارد. میرزا فتحعلی قزیه‌ای را که به روزگار شاه عباس گذشته از تاریخ عالم‌آرای عباسی گرفته، بر آن پایه، داستانی پرورانده که هدفش انتقاد تند نظام حکومت مطلقه و وضع دربار دولت استبدادی است. به علاوه اعتقادهای موهوم، وسع و نحس کواکب را تخطئه می‌کند و ریاکاری ملایان مردم فریب را

نمایان می‌سازد. نویسنده احوال زمان خود را در ذهن دارد، و چنانکه در نامه‌های او خواهیم دید برای اینکه دم به تله نهد و در عین حال حرف‌هایش را هم بزند، هشیاران زمان وقوع آن را به گذشته می‌برد. در این کار بسیار ماهر است و همه جوانب قصه را می‌سنجد. از نظر ساختمان و اصول داستان‌نویسی جدید، قصه کاملی است. ستارگان فریب‌خورده تصویری است از دولت شاه عباسی که اهل دولت و دربار و ملا و منجم‌جملگی مردمی بی‌خبر و چاپلوس‌اند، گرفتار زنجیر تعصب و در پی تحریک و نپرنگ درباری. شخصیت مترقی و اصلاح‌طلب داستان در سیمای مرد قزوینی «یوسف سراج» متجلی است که از میان عامه مردم برخاسته و او در نظر ملاباشی «مجرم بالفطره و واجب‌القتل» است. چند قطعه عبرت‌آموز داستان را که فکر نویسنده را آشکار می‌کند، می‌آوریم:

ملاباشی خطاب به شاه صفوی چنین گوید: «در ملک اسلام موافق احادیث صریحه مالک تخت و تاج را واجب‌الاطاعه و شریف‌الذات نمی‌دانند. این درجه عالی را حق امام و به نیابت امام از مجتهدین اعلم متعلق می‌دانند. اما من به جمیع خطیبها نوشتم: در همه ولایتها در مساجد به منابر بالا رفته، اعلان نمایند که همان احادیث به سلسله صفویه شامل نیست. زیرا که از خاندان نبوت و دودمان امامت ظهور کرده‌اند. و واضح است که ائمه... هم آن احادیث را در حق غیر فرموده است نه درباره اولاد خود.» همان ملاباشی که آن سخنان را بهم بافته، در احوال یوسف سراج گوید: او از «اجامر و اوباش مرید جمع آورده، همیشه به ضرب و ذم علمای گرام و خدام شریعت زبان گشوده است.» این «ملعون» به پیروان خویش تلقین ساخته که: «علمای گرام به مردمان عوام فریب می‌دهند...»

اجتهاد لازم نیست، و خمس و مال امام دادن خلاف است، و گویا علما از آن جهت برای عوام در رأی مجتهد متوفی ماندن را جایز نمی بینند که بازار خودشان رواج بگیرد. و علاوه بر این به دولت علیه بحثها وارد می کنند که از کدخدا گرفته تا پادشاه و همه ارباب مناصب، اهل ظلمه و قطاع الطریق است. هرگز از اینها برای ملك و ملت منفعتی عاید نیست، همیشه به هوای نفس خلق بیچاره را جریمه و مؤاخذه و معاقب می نمایند، در رفتار و کردارشان هرگز به قانون و قاعده ای متمسك نیستند. این قسم رفتار، عمل اهل ظلمه و قطاع الطریق بوده که منحصر به این اشخاص شده است.»

برای اینکه نحوست کواکب دامن پادشاه صفوی را نگیرد - با کنگاش درباریان و ملاباشی، یوسف سراج را به موقت به تخت سلطنت می نشانند تا از تأثیر احکام کیهانی به جزای خود برسد و به «درک اسفل و اصل شود.» اما همین که یوسف سراج به فرمانروایی می رسد، منصب منجم باشیگری را برمی اندازد چه از آن «بجز ضرر برای دولت و ملت منفعتی ندارد.» سپس به حکام ولایات دستور می فرستد که هرگز کسی را بدون تجویز قوانین شرع مورد مؤاخذه نیاورند، جریمه نکنند، از حکم قتل و بریدن اعضای بدن پرهیز جویند، و مال مردم را به چپاول نبرند. به علاوه یوسف سراج دیروز و فرمانروای امروز اعلام می دارد: «حالت حکام ولایات ما بسیار شبیه است به زالوهایی که خونی مکیده و گنده و کلفت شده باشند. صاحب زالو آنها را گرفته، فشاری بدهد که همه آن خونها را قی کنند، بعضی به همین جهت بمیرند، و بعضی به ضعف و نقاهت بسر ببرند.» یوسف شاه فرمان داد: حکام نیک نفس را گرامی دارند، از میزان مالیات بکاهند، راه

و پل و کاروانسرا بسازند، شفاخانه و مدرسه برپا دارند. هر کجا آب نیست آب بیاورند، بی سروپایان را در سلك ملایان نپذیرند، امر قضاوت را از دست روحانیان بگیرند و به مردم صالح از اهل دولت بسپارند، وجوه مبرات را به وسیله چهارتن از افراد امین به تنگدستان هر ولایت برسانند، خمس و مال امام ندهند تا اولاد رسول از ذلت سؤال رهایی یابند و مثل دیگر مردم به کسب و کار پردازند، پیشکش و پای اندازی را بکلی منسوخ دارند، و حکومت را به اهل خدمت بسپارند.

خلاصه یوسف شاه آیین داد نهاد و قوانین تازه وضع کرد، و «مجلس مشورتی» از دانایان ملت تأسیس نمود. «برای ایران ایام فیروزی و انبساط و اوان سعادت و اقبال رو داد.»

اما دوران ترقی و اصلاح دیر نپائید. وزیران و دیوانیان معزول فتنه انگیختند، شورش راه انداختند و یوسف دادگر را برانداختند. تاجدار صفوی بازگشت، کار به روال پیشین افتاد و «عوض پادشاه حقیقی، پادشاه مصنوعی» بر ملک ایران حکومت فرمود.^{۱۰}

نکته بسیار قابل توجه عبارتی است که میرزا محمدجعفر قراچه داغی ظاهراً به عنوان مترجم در پایان داستان افزوده: «والله یقدر، در صورتی که افراد انسان فرداً فرد اسباب تقدیرات خدایی بوده باشد، مسلماً هیأت مجتمعه آن صاحب هرگونه و قابل انجام هر نوع امور معظمه خواهد بود. اجتماع نفوس و اتفاق قلوب برای هرگونه اراده در هر ایامی که تشکیل پذیرفته، متحد شده است کانه هو آن ارادات مقدر و مصور گسردیده، و مکرر

۱۰- مجموع قطعه‌های مذکور از ستارگان فریب خورده، صفحات ۴۴-۱۰ نقل شده‌اند.

مشاهده شده، محتاج به اثبات نیست. ^{۵۲} ما خیال نمی‌کنیم آن فکر از خود مترجم باشد. به‌گمان نزدیک به یقین آن مطلب را به‌تلقین میرزا فتحعلی افزوده است؛ همکاری اجتماعی دسته‌جمعی و همت ملی را در پیش بردن کارهای بزرگ همه جا میرزا فتحعلی تأکید کرده است. در مبحث عقاید سیاسی او خواهد آمد.

از نمایشنامه‌ها کاملاً دستگیر می‌شود که نویسنده «تکنیک» تئاتر نویسی را به‌درستی آموخته، داناتی نازک-کاریها و فوت و فن آن است. چنانکه خواهد آمد گفتار اندیشیده انتقادی او در هنر تئاتر مؤید همان معنی است. البته باید گفت که نخستین نمایشنامه او ملاپراهمیم‌خلیل کیمیاگر از نظرگاه ساختمان نمایشنامه غیب دارد. اما در آثار بعدی این کاستی رفع شده، برمهات فنی و پختگی او افزوده گشته است؛ کارش هنرمندانه است.

کمدیهای میرزا فتحعلی آینه اجتماع اند، به زیر و بم روانی هر شخصیتی که نشان داده، آگاهست، و همگی اصالت دارند. عمل هر کس حقیقی است و شیوه فکر و بیانش طبیعی. مطلب زاید خیلی کم بچشم می‌خورد، و هیچ مزاح بی‌مزه‌ای نمی‌کند. در همه آنها جنبه انسانی نویسنده بسیار قوی است، ایمان و عشق و امید دارد. اما آن ایمان و عشق و امید را فقط در جهان عینی جست‌وجو می‌کند. این معنی خیلی عمده است که در بیشتر نمایشنامه‌ها مقام زن را بالا می‌برد. و آن سنت شکنی است؛ زن که در جامعه مسلمان خوار و زبون بود - در پی حقوق آزادی و رهایی از قیود نظام اجتماعی خویش می‌افتد و پیروزمند می‌گردد.

میرزا فتحعلی نویسنده زبردست شوخ‌طبع آفریننده‌ای

است. کارش انتقاد است، انتقادی که دید اجتماعی مترقی
 او را می‌رساند. هنرش طنز و تمسخر است، و آن هنرمندی
 را در «مرد خسیس» و «وزیرخان لنگران» به حد رسانده
 است. همچنانکه نمونه عالی انتقاد تیز او را در «ستارگان
 فریب خورده» می‌خوانیم.

به حقیقت برای طنزنویسی آفریده شده. در نامه‌های
 خصوصی هم از آن دست بردار نیست: راجع به شکارهای
 ناصرالدین‌شاه در دوشان‌تپه به میرزا یوسف‌خان
 مستشارالدوله گوید: «از روزنامه‌های طهران بسیار
 شاکی و دلتنگم. این بقیه روزنامه سفر مازندران و این
 شکار پی‌درپی دوشان‌تپه نزدیک است که مارا از تفلیس
 بگریزانند.»^{۵۲}

داستانهای نمایشی میرزا فتحعلی روشنگر اعتقاد
 اوست به فلسفه رالیسم ادبی. بدون اینکه بخواهد آثار
 گذشتگان را تحقیر نماید، واقع‌بینانه معتقد است زمانه
 تغییر یافته. افکار و ادبیات تحول پذیرفته. نویسندگان
 ما نیز باید آثار هنری تازه‌ای بیافرینند که بدرد روزگار
 ما بخورد. برای ادبیات طریقت قائل است؛ باید بیدار
 کننده اذهان باشد و آینه نیک و بد و زشت و زیبای اجتماع.
 می‌نویسد: «دور گلستان و زینت‌المجالس گذشته است؛
 امروز این تصنیفات بکار ملت نمی‌آید. امروز تصنیفی
 که متضمن فواید ملت و مرغوب طبایع خوانندگان است،
 فن دراما و رومان است؛ رومان نیز قسمتی از شعبه
 دراما است.» به دنبال آن می‌آورد: «در فرنگستان مصنفان
 این فن، به حسب استعداد، هر یک از ایشان به درجات عالی

رسیده‌اند، و بلندنامی و اشتهاى فوق‌العاده یافته‌اند... و مستحق تعظیم و تمجید ملت گشته‌اند - به مرتبه‌ای که ملت بعد از وفات ایشان به جهت اظهار شکرگذاری در مقابل هنر ایشان، عمارات رفیع‌البنا یعنی نشانگاه بر سر مزار ایشان تعمیر کرده است. از جمله چنین اشخاص مستحق تعظیم مولیر و شکسپیر است، و هم سایرین که تعداد هر يك لزوم ندارد.»^{۵۴}

اندیشه خود را در فن تئاتر در مقدمه‌ای که بر مجموعه نمایشنامه‌ها نگاشته، و در انتقادی که بر تئاترهای میرزا آقای تبریزی نوشته، و همچنین ضمن نامه‌های خصوصی خود پرورانده است. زبده گفتارش را می‌آوریم:

طبع آدمی را به غم و سرور تمایلی است طبیعی، آن دو حالت از تقریر و تحریر «مصایب و مفرحات» ظهور یابد. و شرط عمده تأثیر همانا طرز تحریر و تقریر است. گاه باشد حکایتی به شیوه‌ای نامرغوب ذکر شود که آدمی را متأثر نگرداند، گاه همان حکایت به طریقی پسندیده ادا گردد و تأثیر بخشد. در مجالس روضه‌خوانی هر دو کیفیت به نحو ناقص یا کامل دیده شده است. «اگر نقل مصیبت یا بهجتی که از طبایع و اخلاق بشریه مذاکره می‌شود کماهی و فی‌الواقع مذکور شده به طبیعت مستمع مقبول و مؤثر بیفتد، واضع و مصنف همان نقل را حکیم روشنروان و عارف طبایع انسانی می‌گویند، و ناقل آن را سخنگوی قابل. فایده نقل مصیبت و بهجت بیان کردن اخلاق و خواص بنی نوع بشر است که مستمع به خوبیهای آن خوشحال و عامل، و از بدیههای آن متاذی و غافل گردد.» در فرنگستان ارباب عقل سلیم به فواید این امر برخورد،

۵۴ - میرزا فتحعلی به میرزا آقای تبریزی، ۲۸ ژوئن ۱۸۷۱، آثار، ج ۲، ص ۳۷۳ - ۳۷۲.

از عصرهای باستان عمارت‌های عالی به اسم «تیاتر» برپا کرده، گاه کیفیت مصیبت و گاه کیفیت بهجت را بواسطه تشبیه و تمثیل بیان می‌نمایند. در میان اهل اسلام تنها نقل مصیبت متداول بوده و آن هم «در کمال قصور و نقصان». بدین معنی که: «وضع انشای مصائب موافق واقع و مطابق طبع انسانی بعمل نیامده... ناقلان آن از روی بصیرت تربیت نشده، هرکس خودسر به این امر اقدام کرده، از لوازمات جاهل و از شرایط آن غافل است.» از اینرو تشبیهات «در غایت رکالت ظهور می‌کند.» به مثل آنجا که باید به زبان محاوره سخن گوید ورقی کاغذ بدست گرفته «باعتبارات غلیظ مراسله می‌خوانند.» اما نقل واقعیات «بهجت‌فزا» از طریق تشبیه هرگز رسم نبوده و تصنیفی نوشته نشده است. پس من نیز برای اطلاع مردم اسلام «از این امر غریب برسبیل امتحان» شش تمثیل و یک حکایت نوشتم. «مثل دیگر مصنفان متوقع نیستم از نیک و بدش اغماض کنند. بلکه متمنی هستم که به این علم جدید مخبر شده، به قدر قوه خیال خود به تصنیف کردن امثال آنها اقدام نمایند... از من همین قدر، اندازه و نمونه نشان دادن و بانی کار شدن بود.»^{۵۵} این معنی را نیز آورده که: باید به جای «مجالس تعزیه... تیاترهای فرنگستان در ایران برپا بکنیم.»^{۵۶}

در جای دیگر از موضوع کمندی در چهارچوب فن انتقاد و به قول خودش «کریتکا» بحث می‌کند. معتقد است نوشته‌های پیشیتیان سراسر پند و اندرز است، و در اصلاح خوی مدنی پند و اندرز ثمری ندارد. همانا انتقاد تمسخرآمیز است که جان دارد و بردل نشیند:

۵۵. تمثیلات، ترجمه قراچه‌داغی، ص ۲۰ - ۱۵.

۵۶. ملحقان، ص ۱۶۷.

«کریتکا بی عیب‌گیری و بی سرزنش و بی استهزا و بی تمسخر نوشته نمی‌شود... [سخنی] که نه به رسم کریتکا، بلکه به رسم موعظه و نصیحت و مشفقانه و پدرانانه نوشته شود در طبایع بشریه بعد از عادت انسان به بدکاری هرگز تأثیر نخواهد داشت. بلکه طبیعت بشری همیشه از خواندن و شنیدن موعظ و نصایح تنفر دارد. اما طبایع به خواندن کریتکا حریص است. به تجارب حکمای یوروپا و براهین قطعیه به ثبوت رسیده است که قبایح و ذمائم را از طبیعت بشر به هیچ چیز قلع نمی‌کند مگر کریتکا و استهزا و تمسخر. اگر نصایح و موعظ مؤثر می‌شد، گلستان و بوستان شیخ سعدی رحمة الله من اوله الی آخره و عظ و نصیحت است. پس چرا اهل ایران در مدت ششصد سال هرگز ملتفت موعظ و نصایح او نمی‌باشند؟ ظلم و جور آنا فانا در تزايد است نه در تناقص... فن کریتکا در منشآت اسلامیة تا امروز متداول نیست. از این جهت شما از این قبیل چیزها وحشت می‌کنید. نهایت برای تربیت ملت و اصلاح و تهذیب اخلاق هم‌کیشان، و برای نظم دولت و انفاذ اوامر و نواهی آن نافع‌تر از کریتکا وسیله‌ای نیست... مثلاً واعظی و ناصحی کتابی نوشته، مشفقانه و پدرانانه عدم وجود کیمیارا در عالم به مردم حالی می‌کند. از طرف دیگر شخصی پیدا شده نمی‌گوید که کیمیا وجود ندارد و... فقط حکایت ملا ابراهیم خلیل را بر سمت کریتکا و استهزا نوشته، بین الناس منتشر می‌سازد. کدام يك از این دو تصنیف در طبایع بشریه مؤثرتر است؟ آشکار است که حکایت ملا ابراهیم خلیل.»^{۵۲}

همان وجهه نظر خود را در نامه‌ای که به میرزا یوسف خان

مستشارالدوله نگاشته پرورانده است. نامه «محرمانه» است و پیامی برای میرزا محمد جعفر قراچه‌داغی فرستاده. به مستشارالدوله می‌گوید: این مطالب را برای او بخوانید «بعد کاغذ را نزد خودتان نگاه بدارید.» (معلوم است هنوز قراچه‌داغی را در سلك یاران همراز خود نمی‌دانسته). خطاب به او می‌نویسد: «برادر من میرزا محمد جعفر، درجه عقل و شعور وزیرای شاه عباس اول در حکایت یوسف شاه بر شما پوشیده نیست. نمی‌بینید که وزیرای دولت و بزرگان قوم برای نجات دادن شاه عباس از تأثیر نحوست بی‌معنی کواکب چه تدبیر طفلانه بکار برده‌اند؟ این هم که افترا نیست. تاریخ عالم آرا در برابر چشم شماست، نگاه کنید کرد. از دور شاه عباس تا این عصر برای ملت ایران در عالم تربیت، از تأثیر عقاید باطله، ترقیات روی نداده‌است. شاید تفاوتی بوده باشد، اما خیلی جزوی. در سیاست مفسدین بایبان چه حرکت‌های خنک از اولیای سلطنت ناشی شده‌است که آدم از بی‌تربیتی و وحشی‌خصلتی ایشان انگشت تحیر به دندان می‌گذرد! اگر این حرکتها را خاطر نشان نکنی آگاه و متنبه نمی‌گردند و در غفلت می‌مانند. اگر خاطر نشان می‌کنی، تعرض شمرده می‌شود. پس چه باید کرد؟ اما صلاح ملك و ملت مقتضی آنست که خاطر نشان شود. فن‌کریتکا همین است. اینگونه مطالب را با مواعظ و نصایح بیان کردن ممکن نیست... امروز در هر يك از دول یورپا روزنامه‌های «ساطریق»^{۵۸} یعنی روزنامه‌های کریتکا و هجو در حق اعمال شنیعه هموطنان، در هر هفته مرقوم و منتشر می‌گردد. دول یورپا بدین نظم و ترقی از دولت کریتکا